

لاهوتی مشغول نشر و تبلیغ امر الله کردی اینست
 جوهر نفا و سادج مددی و حقیقت نقی و روح
 بسدره منتهی و غایه تقوی و السلام علی من
 اتبع الهدی در این ایام در انصافات مکاتبات
 چه که سبب انشا است و وقت طهور آثار و کشف
 بیخات و رفع شبهات اصل اشارات چه که اثبات
 الهیة در این ایام شدید است تم افشان کرد سنه
 شداد افشانه شد حال اثبات می کردد و الهیاء
 علی کتابت منقیم جناب احسن لغوی و ضمیمه
 و جناب انصر الله و جناب کربلائی بر الشاسم زارع
 و در فدیته اله و الله را تکبیر ابدی ابی ابراهیم نماید
 کنگون هوای بی ای مستنیر از فیض ملکوت
 ابی فیض جناب نیسان اگر چه پشت و چرخ باران
 کوه و درمن خود نماید و فیض انسانی و درین باران

هر آینه جانفشانی دل و جان نزیب کند و همچنان ثابت
و وجه آن خرم نماید پس تا زمانی فیدن او مناجات و دین^ش
امطار سحاب را از آفاق بر نماند چون منظر از آفاق ناشنا
گرددی و ثابت و واسعه بود و در بیان اولی واسطه
فیض سوزی با کبریا و نیز فیض حق تعالی که در پیوست
آرزو کن و جهان بشیر زادی ما و جسم زود باز و بنما
و جمیع قوی بکوش تا این بیم بازع فیض از آن خود دل^{نا}
طلبی نماید و این مرغ آمال در دام اقبال باشد این
کل در این بین بشکند و این ورثه در آن حدیسه سیراید
و اللهم اعنک و علی کل من ثبت علی العهد و الميثاق
و فخران
و کلام

ای دوستان راستان در سر عهد و عمر که انوار زیاد
افش افکار و روشن نماید هر چه باید بستایش و نیایش بر
خیزند و بشکر اند زبان کشایند حال بالکسر اشک کایتا

قیام نمودند و بستیزه برخواستند و از فتنه خویش
کاستند مگر مردمانی که چشم و گوش هر دو کسورند
و محفل را پرستش خداوند آفرینش آراستند بنیای
که فتنه نایب این بخشش بودید و چون پرتو جانش
دمید و روزش رسید بیدار شدید و هموشیاد
کردیدید شکر نماید که از این جام لبریز مصیب برودید
و از فضل وجود سهم و تمتع گرفتید خوشحال شما
جانان شاد باد ع ذی قبه ۱۳۱۲ و فخریان

مکالمه ای دو آیت هدایت شکر

از هجران نباید کرد مخافت از حرمان باید داشت

چرا که هجران خرافا ابدانست ولی حرمان جزو دل و جان

و ممنوعی قلب و روان چون رجوه ناخبره با افساد

ناظره و بصائر نافذه محسوس شوند بیابان غرائز شر

وصال گردد و فصل ملت خایه و راهب وصل شود

داستان

داشتیاق سبب اشتغال کرد پس باید ترتیب حتمی
بخشد و در وقت و مشرت روزی این صفات
راستان است و بندهکان استان بگویند نادرمقام
چهره مذکور و مقبول و محبوب گردید و الهام عمایم

۴۴ رهنمای هرگز بهی

ای یاران الهی مثال قدم واسم اعظم باید، چنانی از صلح
و صفادربین اشغال تمام ظاهر گشت جمیع را در جانی دعوت
ممود و از نزاع و جدال منع فرمود ابراب متب و الفک
گشود و اساس بر اینکی منجبت بنهاد ظانت جنگ و جدال
مکروه داشت و نود و داد شروع در میان راه روح
پنجاه سال در تربیت نفوس بصبر و بردباری و اعمال و ازادی کشید
تا آنکه این جهان شکر و نارایت و اثر فرمود و چهره مان روشن و وسیع
صعود نمود از خدا بفراسید که به ما کوش این منظر عجبست و
مردت بر جمیع نوع بشر کردید زار و درگاه استیث مقبول

شعید و محبوب آید و الهی، علیکم بالحب، الله مع انساب

هوآبھی ای دوستان الی منکام تفریو

اہمال است و وقت نذال انکسار دست بنزدینار بند

کنید و ناله آغاز نمایند کہ ای پروردگار پادگار کاینم بدرگاہ

توبناہ آورده ایم پریشان روزگاریم دربارگاہ تو سر و سامان

جویم افتاد کاینم الطاف ترا بگوینم دار بر عهد و میثاق

خویش ثابت و مستقیم فرما از سہام شہادت محفوظ دار

و در ظل صون و حمایت تریں جاری رہ و از امتوان و افتخار

ما را مصون دار تویی ہند تو انواع و فہمجان و غور

جناب افسید کاظم و علی علیہما السلام، اللہ لایہی هوآبھی

ای در بندہ درکار الی هر چند مجہم در شرف و جانان

حاضر نیستید و در محفل بانیان جالس نہ و لہتم باہم

اعظم کہ کل دوستان در شبستان دل و جان با رخسار

شدن بان در جلوہ چہ کہ حقیقت شاخصہ سبب و تالیف

و سیرت رو به سیرت و کمال ایمانیه و نسبت شرفانیه
در عمارتخانه قاریب در عباوه و طوق و راست پس
مستبشر باشید و مستبشری که در این کور و فیه چنین
فیض بدیع و قش کشتید و بشکرا نه این نعمت عظمی
ثابت بر عهد و میثاق بمال ابدی گردید و تقوه الحیه
نفس و صحت را از این گردانید چه که عنده سبب جزود
نزول بیحوم نماید و از راقی شایسته فاش کرد و نساق
هنر آءین بلند شود بگره سبنا کتاب الله گوید دیگری
بنا و پیل شکاک و ترویج متشابهات پردازد بانصه
چون شایع نار موقده قاریب و لیارا خاموش کند و مزایف
غیاظی و السند و افرا و شکر کنع مع سوناب می
ای دانش خزل مطاف عالایان از اعظم مواهب الیه
ابعاث انسانست در این عصر جهانی و کوریزدانی و
اشغال بنار موقده در سده انسانی و نور بشرف طواف

بنسبت نورانی که در قله باین راهب که اعظم مقام است
 نازشده و مشمول الطاف حضرت و جن کشتی و غنای
 نظر احسان شدی حال چون بان دیار رجوع نمائی
 دوستان را از معان نفی و حجاب و باین راهب میراث
 موهبت بزدان ده بی ضعیفان را نصیب بخش و بی بهره
 بپارگان را با بهره و ما ناسر تا نماند و ذاعل جاسند و
 غیر نائل اگر دادند انصافند و در عزت آن کاهل مدارانما
 و چشم از قشور و بی پوش بمنظر اکبر نظر کن و با الطاف جلیل
 اکبر معاطه نما و الهاء علیک سبحان صوتی
 ایها الفرع الکریم من السدره المبارکه آنچه در قدیم نموده
 بودید ملحق و ذکر دید حقیقت فاین مشکلات حاصل
 و اذیات شدیده دارد ولی اگر قلب را مستخرج بر جود
 و خفای بلایای روحانی نمائی حکم قوام و در یاد دارد نگاه
 و کوه بی ممانچه که ان بلایا و جن تعانی صیبه پتین دارد در دست

انچه مزار و جبهه انيست سهل و آسان است و انچه
مشاكل و تناب و زحمانى صعب و بيپايان انچه
در بهائى واقع جميع سببها و احرام الله و علبت ترويج
دين الله از اين مخزون و معنوم نشود تا اخر زمان نشود
و امواج بر نيزد و شدت برف و بوران و يخ و
زمهر بر زمستان نكرد و موسم بارشيم مشكار نرود
دشت و كهسار خرم و لاله زار نكرد و سخن چين و
طرف دمن سبز و گلشن نشود كل و شكر و ترنگشايد و
دارميه خوشگوار بياريد اين طراوت و انفتاد
حاروت ربيع از شدت و حدت شتاء و عواصم خريف
است مقصود اينست كه شيا از اين موارد در انك و مخزون نشود
قدرى تنگ در صدمات و بليات حال مبارك و روحى
لأجابه الفداء ^{الذليل} و سخن و شهادت حضرت اعلى
روح الله العلى انما يدر جميع اين زمهر مراد و رايق شود و

جمع این تمیها شیرین کردد بعد از صعود جمال مبارک
انصاف است که در راحت و غایت طلبیم و با آنکه
امینت و سلامت جویم لا اله الا الله جامع بار را بشمارد
در کام شیرین کرد و سهم خوار را بشمارد سینه رحمت
نمود اگر چنین نباشد چه شوره از وجود و چه فرقی میان
غافلین و اهل پیچود مقصود این نیست که خلاف
حکمت حرکت کرد استغفر الله حکمت در جمیع الزام مذکور
و مقبول و مشروع مقصود اینست که محزون و محروم
نباید شد چه که سبب محزون میگردد ولی حکمت را باید در
جمیع موارد عارضه داشت تا سبب ضوضاء گمان نشود
حال بایست ما که افغان این سدره دستید در کمال حجاب
تخلیه و تحمل برنماید و با ناس پر و سراسر بالکسر بشود
امکان محبت و مهرانی حرکت و بانایی نورانی در دست
و وجدی رحمانی و نیتی بیانی سلوک کنید و ابد از کفر

نشوید و منام نکرید در حق مستدین دعا کنید که خداوند
ایشان را منتبّر نماید و از این خواب غفلت بیدار شوند
همیشه چنین بوده است احبوا اولیای الهی همیشه غفلت
بوده اند چه بهتر از این که انسان غفلت با شد خدا نکند که
ظالم گردد مناهیه است حضرت بر توه آستان است و عیب
صفت راستان و ان ازیر بالنیبر بجای دیگر ظالم ازادی
و به ورود آبدی حکارت حامی است و خصومت با
صافی قدری باید قتل آورد و حکمت بجزی داشت و
در خصوص تله مرضی که زن موافق ولی با هم وقت ممکن
باشد بهتر است و اگر ممکن نشد با هم قبرستان بگیرد
و بیعت با عاقله بمصر مرقوم شد و صورت پذیر مرقوم شد
ارسال میشود در وقت و سر وقت حضرت من سعید الله
ناممکن و مستحیلانه در عمل معهود لازم است چه که در حق
است و شاید اعدا اخبار و بکر بلا نماید و در اینجا نیز نگذارند

و علی الخصوص که آن منحصراً علی الله و اواز قرار مرقد ابدی
میل دفن بین معتابر و عوم نبود اگر ممکن است با هم مانند
در زمین جدید دفن نمایند و چون مدتی بگذرد و
فراموش نمایند کسی حرفی نخواهد زد و در این خصوص
شور لازم است مشورت نمایند از جهت سبب عزت و
بزرگواری است مجری نمایند و در خصوص ناله‌ها که در این ^{نایم}
پنجشنبه شهریار بزرگوار بلکه عموم اهل ایران واقع شد مرقد
نموده بودند که بهتر از بستن آن تزییناتی نموده بودند
یا سبحان الله جمال مبارک چهل سال در اطاعت و امتیاد
باین خسرو مظلوم او امر مرقدیم فرمودند و جمیع رادالاند
بر عبودیت نمودند و البتّه ساد را قلع فرمودند و جمیع
ماولک مظلوم در رشتند و مطالع عزت و بت عزتند بیان
نمودند و اطاعت ایشان فرعون و واجب است هر چه
غیر از طریح امر کردند و حقوق پادشاهان را بر کزن رعیت

اینجا فرمودند این خرب را در پیش رو آورد بصبر و
سکون و دظا و قسیت و اطاعت تربیت کردند و آن
پادشاه مظالم چندین سال برد کرد نهایت صیانت را
از این خرب میفرمودند با وجود این تصور ادنی بود
از این خرب میتران *متران* الا لعنة الله على القاسرين
الا لعنة الله على الظالمين الا غضب الله على الظالمين
الراغبين بهذا الظلم العظيم الحمد لله بزودی معلوم شد
و از این مشا و متران که واضح و *بنا* پیور *حقیقت* حال *لا* *متران* *کرت*
باری این قضیه تا آنجا بسیار سبب *بترن* و *تغز* و *کدورت*
کردید و فی الحقیقه در ایران تمام فساد کثیر شد که *تورن*
و اعجاز ضررش دید *تورن* آمد شد *الا لعنة الله على الظالمين*
کاستا *الفننه* تا *لشن* *التصن* *انشرها* از این حرکت *معالک*
میگرد که در ایران *خیر* *افساد* *پن* *ان* *سست* *و* *عاکینه* *خدا* *وند*
خط *خر* *ماید* *باری* *حال* *شما* *توکل* *بر* *حق* *نماید* *و* *ثابت* *سایح*

شویید انشاء الله ان او را ساکن میگرد و مفسدین تمقر
 از فساد ایشان کردند و حقیقت این حزب و تقدیر و تنزیه
 امر الله و امر و برین شود غمخیز و ریاضع هوایابی
 ایما الغرض اللیث من السدرة المباركة چندین کلمات
 وارد نکشت و نسیم خدیروزید سبب نمود کشتن این
 اگر آنست نهایت ثبات است چه که خوردن و بردن با
 حرارت حجت الله جمع نکرد و انسان نانسوزد شمع نکرد
 حال چون پرتو زارقی از خورشید افلاک گیرد از هر آلودگی پاک
 نشود و انواع سنگ و دریاچین برود و پیرهن سدید پوشد
 تمام اینها از پرتو اذتاب حقیقت کریم و از قیض ملکوت
 احادیث اگر چه از ایمیم پس خود مشیرا و برود مشیرا
 علی الخصوص که در رسم بلاست و موعدها در چنین مراد
 باید کرد بود بلکه منم اگر از ثلث تیر بر این عبادت بمان
 عزیز است هم چنان عدم فرستنا حاطه نوده است که وقت

آه ندارم چه جای مکاتیب پ در پ و لما شاه مکن همیشه
بذکر تو مشغولم و بیاد شما ما اوف شامدا لظنه من مکن و جوا
متابع منظر سباش و همیشه بنویس و بریز و پاش تا بر بنیم
خدا چه میکند آنچه کند نیز است شع هوه ای بی
ایها المزع الرفیع من السارة المبارکة فی الحقیقة نلیه شد
برای جناب وارد و حدیثات عظیمه حاصل هجوم هجوم شد
و هیجان انعس و حوی و لاییت عرب و آوارگی و اثنان ^{نفسه}
اشی عشری و اسماعیل ^{ال} المشهور عام او باش و هزاره زاله
خدا پر پر خاش معار و مست چه خواهند کرد و بی جناب
باید ناستی به ال ندم نمایند و مقتدی بصادرا اول شوند در
چنین اوقات و احوال در سال سرور و ایتها با باشند و در
چنین موارد بالا در نهایت جهور و انشائات این عبارات
و این طرفان ارام گیرد و این ابرها پر کند کرده و اوج ^{ال} امر
صاف و چون آینه شود و شمن حقیقت بمنتهای شعاع

و حرارت بدرخشد بار دیگر روزگار چون شکر آید
 در خصوص مسائل واقعه و نوع حرکت بجزایب اخوی نوشتیم
 دیگر بشما زحمت داده نمیشود مختصر اینست باید باینگونه
 امور اهمیت نداد در حال سب و سکون حرکت کرد که کر
 این شور و شهادت ساکن شود و زایل گردد چه که قوه فاعله با کرب
 المحی فاعله است والعاقبة للمتقين والبهاء علیک ع ع
 آنچه سبب ترن کانی شد و چشم کر این و قلب سوزان گردید
 قصیده جمود فریء جمیل است که فی الحقیقه صوت و لیل^{ست}
 که از حقائق وجود باینداست و حرقت و حسرتش
 که مستولی بر قلوب دوستان سلطان احدیت است
 ما انظره فرمائید که بعد از صعود حبال مبارک و روحی
 لأجتماع الفدا جمیع نفوس مقدسه صعود نمودند
 و با نفق اعلا شناختند و این عید را در دام جمیع بیبا^{ست}
 گذاشتند این نیست مگر آنکه باید با زبان این عید را جمیع

بجفاست ممتز باشد و قسم بیچاره فایم که این کاس که
ایشان نوشیدند چنان درودانی این عبد شیرینست
که چنین تشویر آن نمایم کام دل و راحت جان حاصل
آید رب قرب آیام لفانک واروضنی الیک انک انت

الکریم الرحیم ع
هر کس که بخواند

یا من قبل کل شغرتی سبیل الله حضرت اسم اعظم
در این شتر آدم اختیار شد هزار بار ای پدرو غم
عمود نالخواهر وجود دارسم انشاء بیاموزد و
اعیان و حقائق وجود را آیین و روش نذایان تعلیم
فرماید کاه اسیر شد و کوی در سال سال و زنجیر دخی
در زیر ناز این افتاد و روزی بنابر بر و زمانه

یونج در دست عوانان و ستمکاران افتاد و وقتی در
پنج روز مان کنه کاران که در فخر نذایان جای گرفت
و کوی در سجن فانیان و سافانان روزی در زندیق

و شمشیر بود و یوحی مدف تیر زهرنا تیر کین
بعراف شد و گاهی سرکشه آفاق دمی نیاسود
نفسی سربالین راحت و آسایش نهاد عاقبت برآیا
و سخن در سخن اعظم بلکه کثرت تقدیر شنافت و در این
مادر اعلی برده بر انداخت و این عبد ضعیف را بچیت
برآیا و در آبی خویش در تریس کانه و خورشید باد کاد
کد اشک حد خدا را که آن سرکشه سودانی ز آشفته
و سیدانی و این از این جام سرشار بخور و سر مست
نمود و در دست بدگویان و بدخویان و بدخواهان
اسیر دام و شصت کرد علی العبد شراذیم و باخون
دلده مساز این ریشات از طغیان آن کاس دهقان
که محبوب آفاق نوشید و این قطرات جرمه جام لبریز
که آن معشوق عزیز آشامید باز عاشره واقع و استیغه
بالنتیجه رافع ضیر و شامع غیر اگر حال بطا عر تو میباش

ولی بحقیقت توفیر در بابیت فائز اعجاز است
ولی در نهایت خاتم الطاف آن ملاویم را اگر مدفن
محمود المصنوع ما یسر نکشت خردی زار و چیر که خضر
روح راجع مطهر در غزابل بود و سی صد سال قبل
و غیر خاتم بید از سی صد سال و الله تعالی بین بلکه
هزارانی با و در سلیم آمد بید از جستی زیاد در آن
تقریباً هجرت نمودند حال به ما انظر فما که چه
خبر است حسب معانی حضرت اعجاز روح العالمین له
الغناء هنوز فقر نیافته شرای کر باز بسند کافر
سرفاس شتم نمودند و ذراعت کردند نافر وقتگاه
گو کنند مقصد اینست که اینکار نرا مود بسبب
دوستان اهل است نه ذلت با وجود این شرف آنکه
شما مناسب دانش را در بصر بیست مساوت نمود
ارض بیست قبرستان مرقوم شد و صورت آن در جویا

ما الحظه نمایند در خصوص مطبوعه هر قومی نموده بودند
 و الی الان مشکلات آن حل نشده و متحمل احباب
 اسیرام سهم خویش را میطلبند علی الحضر و احباب
 سمندر و سایر ضیاء الله الابی را احباب اسیرام تضییق
 نمایند و ایشان نیز مراجعت میکنند و مدار او نیست
 و لعل جواب داده میشود حال این قضیه اشکالات
 چندی دارد ولی ندری صبر بفرمایید من در خصوص
 مطبوعه یک فکر نسوخی دارم انشاء الله بتر از آنکه فکر
 شده خواهد شد شاید فکر نشر نشانی قدس و ضیاء
 حصین عهد و میثاق باشید چه که عواصف و
 قواصف بزرگ را احاطه نموده است بقیه که جواب
 مسطور است شما ناچار ناخیر افتاده باری جمال مبارک
 روحی لأجابه الفدا را همیشه بیایید و رضای شد^{سزا}
 ما الحظه دارید اگر نفوس شوک و سوخ نمایند انعام

مرفوع منکوس کرد و امر الله بکلی شیء و نابود شود
او جان عزیز وقت استقامت است و هنگام شب
بر روی بال قدم منزلت این را بخوان چنانست که این عهد
بکلی جوی و نابود خواهد شد علم ذال را بر اخته و ادعای
مغالوتیت مینمایند چرا در ترویجی است کاشنه که
همین بایستی بخیزد که نقشه میدان را مستور کند و
بیزدان را بناید که او بکتاب الطریق است و این عهد
تاریک کتاب و مره از امر الله بنظارت قیام هجده است که
از اول وجودناجیال چنین واقع است که الله
شما مطلقید که از بدایت در سرتی در اینجا چه زمره ها
داشت حال مینا با کمال عبارت و تهور در حد د
تصنیع امر الله و این عهد است ما الحظه فرمایید که در
این که در اعظم مجال باد که هر دو وقت از برای کسی گذاشتند
و جای شهادت باقی ماند در کتاب فدی که ناسخ جمیع کتب است

می سال پیش بنتر صریح بیان فرموده و جمیع دوستان
پرورش دادند و در جمیع الراح ذکر عهد و میثاق فرمودند
و متشبهین داد عاوستایش نمودند و ناقصین ^{میرزا} را
نکوش و بعد با ترفام اعلی کتاب عهد مرتوم فرمودند
با وجود این صیافی مثل جواد و امثال دیگر هائی تمام
نمودند که این کوکب نورانی عهد و میثاق الی در از افق
عالم افول دهند و این شمع نورانی را خراموش کنند
هیئات هیئات ماری رواج بهیئات است که در
انشار است و جنود نشن میثاق است که در ^{سنت} ~~سنت~~
قدم را محکم کن و قلب را ثابت چو زجیل مستکم با
لسانی ناطق و قافی راسخ و رخ روشن نفوس را تابش
و رسوخ بجزان که مبارک با جریح نزل و ما جریح ^{نفس}
رخند در این سده حکم نمایند و الهیاء علیک و عار ^{کن}
بعهد الله و میثاقه و الویل لکل ناقص شریر ع

هو کز بی

یا من استقام فی امر الله

خوشحال تو که در امر الله استقامت نمودی و در دنیا

الله ثبوت و رسوخ نمودی و تم بمخالف با افعال

جمیع ذرات اشیا بلسان ملائکة تعین و تمجید ^{بند} و ثنا

و از جبروت ابری بیخفت تو نایب طلب کند عنقریب

ثمرات استقامت و اضمحلت ثانی و درویش چو ناب

نابان در میان یاران روشن و درویشان گردد و در

ظل شبیره عهد و پیمان به وصیت کبری و اصل شری و الهی

علی کل من استقام ^{هو کز بی}

یا من تمسک بالمریة الزکیة التي لا انفصام لها حمد کن خدا

که از کاس ثبوت و رسوخ نوشیدی و بمرود و ثنای

استقامت تشبث نمودی از خمر عزیزان تو نوشیدی

از نیش مطهر و بر بیت معز و پی بزدی پس بیاید بیان ^{بند}

گیر و از خجانه نهد الهی دوستان را سرمشک کن و بازار

مشرقیان

هنر زلزلین باشکستده جامع سازن بدو دجام کلمه در
بنوشش و با یار هفتیه تیر دست در اندیشش شوا از فضل و شرف
المیة نفوسیه بهوش گشته اند که چون کوه آلمین برآید
مقیمند و چون بنیان روین متین و وزین یا جرج نزل را
سدی از زبر حدیدند و ما جرج تبلیل و احاطه چون
شدید کرد باد آرز را حاجت و نذر باد افشان را
عاش امید از فضل و عنایت جلال ندم و وحی اجابه
الثابتین ندادم که این شامت زیبا بر نهد و بالای از بنده
جبال ایسترا و آید و چنان ثابت است اسخ باشی که کل
اعتبای آن دیار ثابت و راجع کردند و الهیاء ثلثات و علی
کلین تمسک بالمشاقع در خصوص فائل حضرت
شهریار مشهور و جناب سداوت علمیه بهیچ شرف و کمال
اطراف خبر دارند که بعد از همین دقتی و شور و سی معلوم کرد
که کار هر دو صبی و دومی بوده نعلقی به یکدیگر انداخته

في الحقيقة وورحمتك سال از فرزند کار دانی و درایت
و کفایت و اوصاف و عدالت حضرت صدرا ^ع ^ع
المرتبه که حقیقت این حیانت و ضربت آن متجاسر مرد
واضح و مشهور و دشت این نیست مگر تأیید حضرت اکبر
جمیع اجبای الهی شب و روز باید و دعای و میزوی شوکت از
غافل نازده قیام نمایند و چنین شد عدالت و انصاف
صدراعظم را بداند و بدعای خیر در حق ایشان مشغول
کردند و الهاء علیک ع ع مکاتیب جوف در برت
از جمله مکتوب جناب نبیل سافر منی حاجی تبار باقر ^ع
که پیشان حاجی میر تقی که از عرض منته و در جمع همزده ^ع
باید برسد البتة برسانید ع ع جناب نبیل سافر علی
هباء الله الابحی الاخطر نمایند هر از نبی
یا من سافر من الله الی الله الی الاناجی و بیا لابی فی کل حیا
وصا، بلسان الجبر و الشفی ان یثبت قدومک علی من یزید الله
والمیثاق

والشأن ويتروك برك بمشاهدة جنودنا يمد من المار الأمل
ويأخذنا بك فرما استبشارا بمتنا، ويتروك الذي يحاطك
من كل الأوقات وقياسات من ادركه وشدة فارتبش ما جرى
وارتو بمتنا، وقتك بمرور التبرير في الحساب الكبري
فوزيات لا غبار الشرايع الى الملكوت الربوي ندرنا بالمشا
والقار وتمتع بالتميز الكبري ويتروك ليتين فزنت لهذا فيما
مضت وبافرح من هذه المنة العظيمة المشا^ح والخط
سلام آمين وان هذا الاذن مبين ع ع جناب مشه
يوسف همدى ولدي جاري تبر شفاء بامير طباطب الله
الابشي
فوزيات

اي مصطفي بنار وقره ربايته سحر خوارا كه از وادي
امين بتنه بار كه نور ديوي مشاهيره نمودي وآيات
كبرى واز منظر كبري از مشرق انوار اشهد سا طر حيان
بروز ودر نيلت زكته ظلمت من لالت مكشف شده. نور

هدایت مشایخ این از دین ربّندیم است و فصل
ربّ کریم پس بشکرانه این مویسبت گیری برشند و بیان
چنان ثابت و مستقیم بشکر که اگر کرد باد نشخ و نزل بر
میشاق بان دیار رسد بقوت اطمینان باد را غم و نابود

نمازی والیهاء علیک عبداله عباس همدان

ای دوستان طیّی الحمد لله که نسیم مشکبار و نسیم عبیر
شار از حدائق نایوب در انشا راست و انوار نایب از افق
ملکوت پر تو افشان بحر الطاف است که پر موج است
و موج احسانت که در بادج است تجلیات رحمت
که پر تو بخشای انان جنات و غیره ضیای نیرالت
که از سحاب رحمت در جریان است فغم و رفا و حیرت
که حیرت بخش عقول و شعور است بوی خوش ربانین
عذیقہ معالاست که مرّ و ح نایب ربانی است و محتج
دلنای رحمانی پس ای یاران بردار بشکر کنید که این ایوب مستوح

و این متون مشروح قسم بمال قدم که الیروم ثبوت و
و سوغ بره و مدو پیدان این مختا غیر کل خیر است و جاذب
بجیع کالات دوح نماید است و فلان و در توحید عقیده
کرد باد به مات جمیع را اله نماید و زلزله نزل بر آمد
و میانی نوز می با بر جسته آید و افشان ستر شد از آثار
خاک کرد استوار عظیمه منشر شود و ریح مهوم نقص
میثاق مستقر ای یاران تمت به هدیم استقام نماید
ای آنز کار بنده در کاهنت حسن مستند را در بحر
غفران مستغرق دنیا عبدالعزیز اجناس در کلابی
ای عبد الرؤف اگر چه از انوار منشرین نذر می شود و صنا
در جمیع جهات مابند شد و فی الیرومه بفضل الهی ^{سال} تیت
واضع و تبرهن کردید و از عدالت پادشاه نازه و انصاف
منظرف حیدر اعظم در تیت این منشر حرکت کین مردودین
پیدا و آشکار کردید و بر آنست این منشر بیلاوم معاونم شد تا بد

جمیع دوستان بشکرانه این عمل و مرزیت بدشای نیر محمد ^{نشا}
 خدمت اعلم حضرت شهریار و شب و روز نشن زل کردند اگر
 چه بر این جناب و دوستان از کید مفیدین صدمه حاصل
 کردید ولی این صدمات بالنسبه بسیار صدمات بسیار
 خفیف و آسان بود عنقریب بکائنات ازل گزید و در این باش
 و اگر چنانچه بقای و در این ارض بسیار صعب و مشقتنا باشد و بجای
 بشو روزی نباشید آن نیز جان جناب عبدالعزیز و انکیر این
 ابی ابلاغ نماید و البهاء علیات ع ع جناب جان بنی عابد
 میا اذ این من صعد الی الله حاجتی احمد علیه سبأ الله اذ ابی
 هر ^{اب} بهی . ای وقت با ما الله الیوم انتم ^{الاد}
 و اتم مواد ثبوت بر عهد و پیمان اذ است و در سوخ خرمینا
 حضرت رحمانی اگر نفسی بعد از این در آخرین تا ابد و بنام
 عالین موصوف و مشاطره و حرقه السین در ایشان نهاده
 کرد بعدم اول با جع شود و چون ثابت کرد نار روز شود

حمد خدا را که آن شایسته از یاد این امر است. در نقل کلمات الهیه
 وارد و از رأس توحید سرسخت گشتند و در میان اهل کاف و
 عنایت جمال بیاد آورده اند سال نیز امید پنهان است که آن
 دو دستان سبب ثبوت و در سوخ دوستان بر روی پیمان
 کردند و امیثات را باند زاری سپه که افغان و اهل آن ^{سینه} _{شدند}
 و این آیه عیانت پس تو شکر کن. حضرت پیمان زاکه و در حدیث
 بیان رحمت شدی و بیرون و نشان ایان و بیان تشبیه
 و همگی تمام به اوست و در که الیوم ثابتین را بنور پاکت
 ابرو نماید و این در احوال را اصل الاءال و تمجید
 طوبی اکثر ابراهیم و تمام نقل شکر زلال غیر مستقیم جمیع
 دوستان الهی تا کبر ایندع ابرو ابراهیم دادید و حق را شکر کنید
 که قابل سزای همه عزیزان پادشاه منظر را در ابرو و حضرت خیر در ابرو
 که از چه مرتب و مطر و دامت و بر است و پاک است ثابت شد
 ۲۲ مهر ۱۳۱۶ ع ۶۶۱ حضرت اسم الله م به جناب الفاسدین